

# اهل «تخریب‌بازی آریائی» نیستیم!

در شماره ۶۷ این ماهنامه مقاله‌ای زیر عنوان «از زبان و فرهنگ تا حمام خون» به قلم آقای دکتر سید محمد علی سجادیه چاپ شد که نویسنده در آن ضمن برشمردن مشترکات فرهنگی و قومی کشورهای این منطقه، ریشه‌های جنگ و خونریزی در کشورهای چون افغانستان و تاجیکستان را مورد نقد قرار داده بود. در پاسخ به آن مقاله یک هموطن آذربایجانی بنام آقای رحمن قهرمانپور بنام مقاله‌ای برای مجله ارسال کردند. این مقاله هیأت تحریریه ماهنامه را بر سر دو راهی قرار داد. یک راه این بود که اصل مقاله را همچنانکه نویسنده خود تقاضا کرده در صورت عدم چاپ به ایشان عودت دهیم و با ارائه توضیحاتی ثابت کنیم برداشت‌هایی که از مقاله آقای دکتر سجادیه داشته‌اند با حقیقت نرفته در آن نوشته منطبق نیست. راه دوم چاپ مقاله ایشان بود و ما راه دوم را به دلایل زیر برگزیدیم:

در شرایطی که متولیان حفظ وحدت ملی و نگهبانان میراث‌های فرهنگی ما اهتمام خویش را مصروف مجادلات بیهوده کرده‌اند و برای اثبات نظریات خود در مورد امور فرعی برنامه‌هایی پرهزینه و مباحثی پایان‌ناپذیر رادنبال می‌کنند بیگانگان حرکتی خزنده را برای بی‌رنگ کردن هویت ملی ما و ایجاد تفرقه و دو دستیگی و چند دستیگی در میان مردم آغاز کرده‌اند و با جدیت و قفنه‌ناپذیری دنبال می‌کنند. این هدف، یعنی بیگانه کردن ایرانیان با اصل خویش و بی‌اهمیت جلوه دادن تمدن ایرانی، البته حرکتی نوظهور نیست؛ قبلاً هم در اشکال گوناگون تلخی آن را تجربه کرده‌ایم. اما بنظر می‌رسد اکنون مجریان چنین برنامه‌ای طرحی نو در انداخته‌اند و چنان عمل می‌کنند که فعلاً حساسیتی را بر نمی‌انگیزد، اما از دیدگاه خود یقین دارند در دراز مدت به نتیجه مطلوب خواهند رسید.

دیدگاههای آقای رحمن قهرمانپور بنام شاهی است بر این که تبلیغات غیرمستقیم در مورد تقسیمات قومی در ایران بی‌تأثیر نبوده است.

در حسن نیت و علاقه ایشان به حفظ وحدت ملی جای کمترین تردیدی نیست. ایشان در جای جای مقاله خود از ضمیر «ما» استفاده کرده‌اند که نشان می‌دهد خود را فرزند این آب و خاک و یک تبعه ایرانی می‌دانند. اما هم ایشان بر اثر تبلیغات خزنده بیگانگان از یک سو، و بی‌توجهی و بی‌تحرکی

سازمانهای مسئول کشور از سوی دیگر، بر این باورند که مردم آذربایجان و حتی زنجان و قزوین ترک‌نژادند. ایشان به همین نکته نیز بسنده نمی‌کنند و از فحواي نوشته‌شان چنین برمی‌آید نیمی از جمعیت ایران ترک‌نژاد، و عده‌ای دیگر از نژادهای دیگرند و لاجرم می‌توان چنین نتیجه گرفت که ایرانی‌تباران در ایران شامل یک اقلیت هستند. و از همه مهمتر این که در مراکز پرجمعیت محل سکونت این اقلیت خیلی‌ها از فارسی حرف زدن تنگ‌دانشند و برای گفتگوی روزانه خود از زبان انگلیسی استفاده می‌کنند! نویسنده محترم این مقاله به آن دسته از شواهد تاریخی استناد کرده‌اند که ساخته و پرداخته نظریه پردازان دست‌مزدبگیر از منحافل و قدرتهای منطقه‌ای و جهانی است. در این نظریه‌پردازی‌ها، چنانکه می‌دانیم، اصل بر تحریف تاریخ قرار داشته و دارد.

این نظریه‌پردازی‌ها وقایع تاریخی و جبرهای انکارناپذیر جغرافیایی را انکار می‌کنند. در این نظریه‌پردازی‌ها مقاومت ساکنان همان مناطقی که مقرر است جایگاه نژادهای غیرایرانی قلمداد شوند در برابر هجوم بیگانگان نادیده گرفته می‌شود. در این نظریه‌پردازی‌ها گفته نمی‌شود اگر زبان آذری در بخش‌هایی از ایران، زبان رایج شده نه به این دلیل است که نژاد ایرانی ناگهان از صحنه محو شده‌اند، بلکه به این دلیل است که فاتحان بیگانه که هر یک چند صباحی در عرصه تاریخ ظهور کرده و سپس محو شده‌اند، گویش به این زبان را به مردم بومی تحمیل کرده‌اند. حکام بعدی نیز حتی اگر ایرانی‌تبار بوده‌اند، نکوشیده‌اند گویش رایج را تسخیر دهند. شاید خواسته‌اند تغییر بدهند، اما روند وقایع مجالشان نداده است. آیا امثال آقای رحمن قهرمانپور بنام بواقع می‌توانند عقیده «اوزن حسن» و یا بقایای «آق قویونلو»ها و «قره قویونلو»ها هستند؟

اگر ساکنان این مناطق از نژاد ترک هستند پس چرا همواره نیرومندترین هسته‌های مقاومت در مقابل هجوم ترکها از همین اقوام تشکیل شده است. به حکومت طولانی عثمانی‌ها و تجاوزهای مکرر ایشان به خاک ایران بنگرید تا دریابید ساکنان این مناطق چون ترکان در مقابل ترکان چسبیده‌اند یا چون ایرانیان در برابر هجوم بیگانگان به سرزمین مادری خود مقاومت کرده‌اند؟ چنانچه می‌دانید که زبان

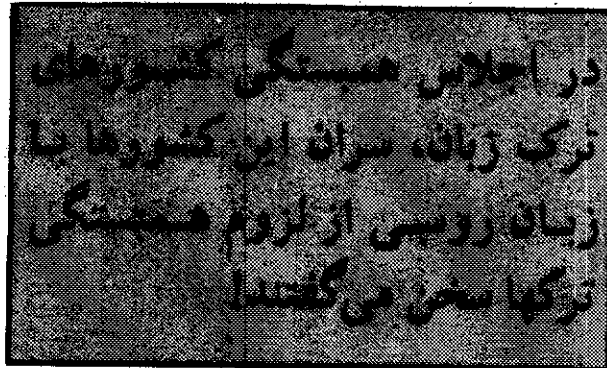
رسمی دربار عثمانی فارسی بوده است؟ آیا استفاده از زبان فارسی در دربار عثمانی را هم ایرانیان به «باب عالی» تحمیل کردند؛ آنهم بازور و خدعه؟! یک ویژگی فرهنگ ایرانی آن است که نژادپرستی را مذبذمی می‌شمارد. جز در مواردی که نهب و غارت و توحش اقوام مهاجم مورد نکوهش قرار گرفته، هرگز ایرانیان خویش را برتر از دیگران ندانسته‌اند. سراسر تاریخ ایران را البته تاریخهای معتبر و نه معمول را بکاوید... هر جا مایه تفساخری می‌بینید به فرهنگ و تمدن مربوط است، نه به نژاد.

فردوسی هم اگر جانی عرب را نکوهش کرده به دلیل نهب و غارت و کتاب سوزانی ایشان بوده است. امام‌ها و «نعمان» یک امیر عرب را و اجداد آن خردمندی و دارای چنان فرهنگی معرفی کرده که شاه ایران تربیت فرزند خود- بهرام گور- را به او محول می‌کند. ایرانیان، برخلاف پندار هموطن عزیزمان آقای

قهرمانپور بنام، حتی فرهنگ خویش را به زور به دیگران تحمیل نکرده‌اند. ایرانیهاچند صباحی به عربی سخن گفته‌اند و کتاب نوشته‌اند (البته نه همه آنها هم). اما همین ایرانیان بوده‌اند که برای زبان عربی دستور زبان نوشته‌اند. (سیبویه از مردم فارس). مغلان هم به ضرب شمشیر فرهنگ و ادب و تمدن ایرانی را پذیرفتند. خودشان این فرهنگ و تمدن را پذیرفتند. زبان و ادب و فرهنگ ایران به ضرب شمشیر سلطان محمود غزنوی یا زور بازوی نادر در شبه قاره هند فراگیر نشد. یکی از نوادگان تیمور موسوم به بابوکه هم عهد شاه اسماعیل بود، یکی از سرداران وی را به یاری گرفت و به فتح هند رفت. بعدها بابر و فرزندان و نوادگانش مروج زبان، تمدن و فرهنگ ایرانی در هند شدند. نه صفویه در این زوئند دخالتی داشتند و نه افشاریه و نه زندیه، قاجاریه را که چه عرض کنیم!

موضوع تأسف‌آوری که کمتر مورد عنایت قرار می‌گیرد این است که فاتحانی که این سرزمین را عرصه تاراج و تاخت و تاز قرار دادند از تمدن آن بهره گرفتند، اما علاوه بر خرابی و لویزانی یک میراث شوم هم برای ایرانیان گذاشتند: خاطرات قتل و غارت‌هایی که به حساب ایرانیان گذاشته شد. ریشه برخی سوء تفاهم‌ها را باید در همین امور جستجو کرد، و این البته بر عهده مورخین صاحب صلاحیت ایرانی است که حقایق را از لایه لای متون تحریف شده تاریخی بیرون بکشند.

امثال آقای رحمن قهرمانپور بناب معتقدند که ما قصد تحمیل زبان و فرهنگ خود را به دیگران داریم. اما از طرفندهای بیگانگانی که با توسل به زور و یا حیل می‌کشند تمدن ایرانی را نابود کنند و زبان فارسی را از رده خارج سازند توجهی ندارند. به یک مورد توجه کنید: مسیروا شکورزاده، نویسنده و روزنامه‌نگار تلجیک، تعریف می‌کرد پس از فروپاشی شوروی به سمرقند (که می‌دانسیم در تقسیمات جغرافیایی



آذری هم منع قانونی ندارد. اما اگر نشریه‌ای بخواهد اندیشه‌های ویرانگر و یا تفکر جدائی‌طلبانه را ترویج کند، طبق قانون با آن برخورد خواهد شد. این که چرا فاتحه مجله «بول» خوانده شده ما بی‌اطلاعیم و نیز دلیل این را که چرا «وارلیق» هر دو ماه یک بار چاپ می‌شود باید از مدیران آن پرسید. اگر بگویند هزینه بالا است و امکانات ما کم، همان عذری است که ما هم با اعتقاد به آن می‌توانیم هر سه ماه یکبار «گزارش» را

دلخواهی روسیه شوروی سابق از تاجیکستان منتزع و همراه با بخارا و دیگر مناطق تاجیک‌نشین جزو جمهوری ازبکستان شده) سفر کرده بودم. یک روز جمعه به نماز جماعت رفته، پس از خاتمه نماز، امام جماعت شروع به موعظه کرد، آنهم به زبان ازبکی. به اطرافیان نگاه کردم. اکثریت آنها تاجیک و فارسی زبان به نظر می‌رسیدند. برای اطمینان یافتن، با عده زیادی از آنها صحبت کردم و متوجه شدم یا زبان ازبکی نمی‌دانند یا آنقدر کم می‌دانند که یک کلمه از مواعظ و اعظ را درک نمی‌کنند. بعد از خاتمه مراسم نزد امام جماعت رفته و به وی گفتم می‌دانید مستعان شما یک کلمه از سخنانتان را نمی‌فهمند؟ جواب داد بله، می‌دانم. پرسیدم پس چرا به زبان ازبکی موعظه می‌کنید؟ پاسخ داد چون دولت دستور داده است! گفته‌اند اگر حتی یک بار به زبان فارسی موعظه کنی شخص دیگری را جانشین تو می‌کنیم.

همواره صلح و بالندگی و سازندگی را به ابناء بشر ارمغان کرده است.

به فراگیر شدن زبان انگلیسی اشاره کرده بودید... باید بدانید فراگیر شدن این زبان معلول علت‌هایی که شما برشمردید نیست. زبان فرانسه قبل از جنگ جهانی اخیر فراگیرتر بود. آلمانیها هم اکنون در صدند زبان خود را فراگیر کنند. زبان یک عامل تمدن است و نه همه آن. بالندگی و فراگیر شدن آن نیز بستگی به عوامل مختلف دارد. زبان‌هایی که از پشتوانه یک تمدن پویا برخوردار نباشند می‌میرند، اما زبان

فارسی از پشتوانه‌ای نیرومند برخوردار است که ما آن را فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی می‌نامیم. این زبان زنده و پویا است و به اعتراف معتبرترین زبان‌شناسان از لحاظ واژه‌سازی دارای چنان قابلیت است که می‌تواند نیازهای امروز و فردای استفاده‌کنندگان از آن را تأمین کند.

بنابراین بحث زبان آذری را به مجموعه‌ای از مباحثی نکشیم که مورد علاقه بیگانگان است. برخی از تذکرها‌ی شما مورد تأیید عده‌ای از فرهیختگان هم هست. از جمله این که برای سهولت فراگیری دروس بوسیله کودکان در مناطقی که زبان فارسی رایج نیست، اشکالی ندارد یک یا دو سال آموزش به دوگوشی فارسی-ترکی انجام شود. انتشار نشریات به زبان

منتشر کنیم. این امور را نباید مستمسک قرار داد. مردم آذربایجان از فداکارترین، غیورترین و نخبه‌ترین فرزندان کشور ما بوده‌اند و هستند. این صفات را خود این مردم در بحرانی‌ترین ادوار تاریخی و در عالی‌ترین حالات و با غرور آمیزترین ایثارها به اثبات رسانده‌اند.

نامه شما را بدون تغییر یا حذف یک کلمه چاپ کرده‌ایم. تا اولاً شما بدانید اهل «تخریب‌سازی آریایی» نیستیم و گوشمان برای شنیدن حرف مخالف عقیده‌مان



# توربان

مجله علمی و ادبی

موضوعات: ادبیات، تاریخ، جغرافیا، هنر، علوم، فلسفه، روانشناسی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی، فلسفه، تاریخ، جغرافیا، هنر، علوم، فلسفه، روانشناسی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی

**نشانی: تهران، خیابان ولیعصر، بالاتر از ایستگاه محمودیه، ساختمان شیرین، شماره ۱۶۹۱ صندوق پستی ۴۸۳-۱۵۱۱۵**

**تلفن: ۲۰۴۰۵۵۵ - ۲۰۴۴۴۰۰ - ۲۰۵۲۱۵۸**

**فاکس: ۲۰۵۲۳۳۴**

هم باز است: ثانیاً مقامات مسئول کشور بدانند تهاجم فرهنگی فقط از ناحیه غرب ما را تهدید نمی‌کند و تهاجم فرهنگی را فقط نباید در ابتدال غربی و ماهواره‌های آن جستجو کرد، بلکه وادادن در عرصه فرهنگ خودی و افسراط و تفریط در بعضی امور، اثرات مخرب‌تری از تهاجم فرهنگی مورد نظر آنان دارد.

اگر در عرصه فرهنگ برای دانشجویان حقیقت‌جو و مشتاقی چون شما امکان دسترسی به منابع موثق در زمینه‌های تمدن، فرهنگ، زبان فارسی، تاریخ گذشته و واقعیات جهان معاصر

## آقایان مسئولان! تهاجم فرهنگی فقط منحصر به ترویج جنبه‌های مبتذل فرهنگ غرب و ماهواره نیست، وادادن در زمینه فرهنگ داخلی نیز خطرناک است.

وجود داشته باشد بی‌تردید دآوری‌هایتان از نوع دیگر خواهد بود. اگر شما آثار اساتیدی چون حبیب یغمائی، باستانی پاریزی، عبدالحمین زرین‌کوب و... را در اختیار داشتید قضاوت‌هایتان از نوعی دیگر بود. حتی اساتیدی که از جمهوری آذربایجان و قفقاز برخاسته‌اند (از جمله عباس قلی خان باکی یف نویسنده «گلستان ارم») آثاری به یادگار گذاشته‌اند که مطالعه آنها ثابت می‌کند بسیاری از داوریهایی جنابعالی ناساقد مبنای علمی و تاریخی است. دانشمندان فرهیخته‌ای چون دکتر امین ریاحی-احمد کسروی-مهندس ناصح ناطق-دکتر رضازاده شفق-دکتر زریاب خونی-دکتر منوچهر مرتضوی-دکتر سلیم نیساری-دکتر حسینقلی کاتبی و دهها نفر دیگر که همگی اهل آذربایجان هستند تألیفات متعدد و مستندی دارند که نشان می‌دهد آذربایجانی‌ها از اصیل‌ترین و پاک‌سرشت‌ترین ایرانیان هستند. عدم آگاهی بر این واقعیات ناشی از قصور یا خدای ناکرده کج فهمی جنابعالی و امثال شما نیست، نتیجه کوتاهی متولیان امور اجرایی و فرهنگی این کشور در دوره‌ای طولانی است. وقتی تیراژ کتاب در مرز سه-چهار هزار نسخه ثابت بماند، و وسائل ارتباط جمعی-از مطبوعات گرفته تا صدا و سیما- توان خویش را مصروف مجادلات یومیه کنند عجیب نیست که دانشجویان ما از حقایق مربوط به تاریخ، فرهنگ و زبان و ادبیات کشور خویش چنین برداشتهایی داشته باشند. و فی‌المثل یک دانشجوی اهل آذربایجان به این نتیجه برسد که زبان ترکی عقبه زبان سومری است! و یا دفاع از تمدن و فرهنگ و زبانی را که به اعتراف دوست و دشمن مایه مباحثات بشری است «تخریب‌زایی آریائی» تلقی کند. در این که ساکنان کنونی ایران نژاد آریائی خالص نیستند بحث نداریم. اکنون هیچ نژادی خلوص اولیه خود را ندارد؛ از جمله نژاد ترک و مثلاً ترکهای ساکن در ترکیه کنونی و اصولاً بحث بر سر نژاد نیست، بحث بر سر فرهنگ و

تمدن و زبان است. اگر نظر شما درست باشد که این تمدن و فرهنگ و زبان مرده است لاجرم باید هزاران دانشمندی را که هم اکنون در کشورهای مختلف سرگرم تخصص درباره زبان فارسی و تمدن و فرهنگ ایرانی هستند دیوانه پنداریم.

آقای دکتر سجاده به برخی از ایرادات شما پاسخ گفته‌اند. بسیاری دیگر از باورها و نظریات شما و همچنین آقای تورج شیخاوندی مدیر روزنامه بیلدینگ (مجله نشر اروپا) که از فرانسه با ماهنامه تماس تلفنی گرفتند و اطلاع دادند ۱۶ سازمان برای وحدت ترکها فعالند و شماها بی‌خود آب در هاون می‌کوبید، جای نقد و بررسی دارد، اما متأسفانه محدودیت صفحات ماهنامه و کمی امکانات ما اجازه نمی‌دهد باب گفتگویی مفصل و انتقادی را که به رفع ابهامات و سوء تفاهم‌ها بینجامد بگشاییم. گو این که اگر علاقمند باشید کتابهای مستند و معتبر زیادی در همه این موارد وجود دارد. ضمن آنکه امیدواریم مقامات مسئول و رسانه‌های دارای امکانات با درک حساسیت موضوع به این امور بهای بیشتری بدهند و نقش و وظیفه خویش را در راستای نمایاندن جنبه‌های واقعی تمدن و فرهنگ ایرانی و تحکیم وحدت ملی از راه خشنی‌سازی دروغ‌پردازی‌های دشمنان این کشور ایفا کنند.

●●●●

بسمه اعلی

در شماره ۶۷ مجله، شهریور ۷۵، مقاله‌ای چاپ شده بود تحت عنوان «از زبان و فرهنگ تا حمام خون». این مقاله نکات مهم قابل انتقادی را داشت که در اینجا تا حد مقدور مورد بررسی قرار می‌گیرد. امیدوارم در صورت امکان چاپ کنید و در غیر اینصورت به آدرس نویسنده مقاله پست کنید.

در اینجا هدف ما نقد و بررسی به سبک معمول ایرانیها نیست که توأم با ناسزاگویی و... است که نشان از جوشش احساسات شخص دارد، احساساتی که در

اغلب موارد، مثل خود این مقاله، بر عقل می‌چربد و به قول نیما «چه بیچاره است انسان». آنچه در کل این مقاله خود را بصورت عمده‌ای نشان می‌دهد، یک دیدگاه سنتی احساساتی در مورد فرهنگ و ملیت و نژاد است. اگر چه خود مقاله در واقع تأکیدی است بر حل مشکل بحران هویت در میان خود ما، ولی متأسفانه گره گشای هیچ بی‌فرهنگی نیست و بجای آنکه انسانها را عامل ایجاد و نابودی فرهنگ بداند، فرهنگ را عنصری زنده می‌داند که در حال کشمکش با مردم است و گویی بنظر ایشان این فرهنگ و ملیت،

همچون قهرمان پیری است که در شرف مرگ است. اما واقعیت را هر چند تلخ باشد باید پذیرفت و چاره‌ای بر آن یافت. و اکنون نقد مقاله:

نوشته‌اید «آنچه در این بدنه بزرگ و مقدس حکم قلب و مغز را دارد در حقیقت زبان فارسی و ادبیات آن است» و بعد دوباره تأکید می‌کنید (و در واقع گفته خود را نفی می‌کنید) که «البته این سرزمین گسترده جایگاه زبانها و تمدنهای پرشکوه دیگری بوده مثلاً تمدن عظیم سومر...» بی‌آنکه کسی بر گفته شما ایراد بگیرد شما خود تصدیق کرده‌اید که در همین به اصطلاح تمدن آریائی، آسیای جنوب غربی. که این نامها را گویی خودتان اختراع کرده‌اید چون در تاریخ در فلات ایران آنطور که شما نقشه طبیعی‌اش را کشیده‌اید، تمدنی به نام آسیای جنوب غربی یا ایرانی وجود نداشته است، آنچه بتصدیق همه مورخین وجود دارد تمدن سومری، بابلی، تمدن پارس و تمدن اسلامی است و از میان همه اینها فقط زبان تمدن پارس، فارسی بوده است و زبان تمدن اسلامی همان زبان عربی بوده است و ایرانیهایی مثل بوعلی سینا و... کتابهای خود را به زبان عربی می‌نوشته‌اند و نه فارسی، زبان تمدن سومری آنطور که اخیراً کشف شده است همان زبان ترکی است چرا که واژه‌هایی چون اور، اوروک و یا اسم خدای آنها آنا که همان صورت اولیه نه است همه حکایت از آن دارد که این تمدن زبانش فارسی نبوده است (رج تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱، قسمت تمدن سومری). من تعجب می‌کنم که اگر قرار است بسود یک تمدن خود ساخته که در تاریخ وجود ندارد و گویی تا زگیها در این بحران هویت، دارد شکل می‌گیرد، رجعت خوانی شود اول باید به حریف نگریست که قبل از این تمدن بوده است و در تمام طول تاریخ وجود خود را بهر حال نشان داده است، چه در عصر غزنوی، چه در عصر سلاجقه و چه اکنون که بهر حال نسبت به ایرانیها پیش افتاده‌اند و حداقل دموکراسی را در مملکت خود برقرار کرده‌اند، نعمتی



که این تمدن بظاهر پرآوازه تاکنون در شکل واقعی آن از آن بی بهره بوده است. تمدن ایرانی آنطور که مورد نظر شماست ملغمه‌ای است از تمدن پارسها، اعراب، ترکها و... که نمی‌توانید نقش هیچ کدام را انکار کنید، اما شما چطور از دل این تمدن چشم به تمدن پارس دوخته‌اید؟ بهتر بود بی پرده می‌گفتید که تمدن پارس در میان این تمدنها برتر بوده است (فعل زمان گذشته) اما اکنون چه؟ آیا فکر نمی‌کنید که بقول جلال «تسخیربازی آریایی» می‌کنید. چرا از واقعیت می‌گریزید، یک زمانی زبان فارسی در این مملکت زبان شعر بوده است، حتی خود ترکها هم به این زبان شعر می‌سورده‌اند، بعد هم دوره‌اش تمام شد و اکنون هر ملتی در چهارچوب مرز خود به زبان خود شعر می‌سراید، این اخلاق قیم انگاری در واقع تا امروز که ما شاهد آن هستیم، بنوعی وسیله استثمار بوده است، شما بجای آنکه خود را قیم زبانها و ملل دیگر بدانید کافی است تفکر خودمان باشید، مشکل چیز دیگری است، مشکل ندانستن رابطه پسرخاله و پسرعمه بودن تاجیکها با شما نیست، ریشه را بیابید.

در پاراگراف ششم قید کرده‌اید که «هنوز هم سخن از این است که صدها هزار نفر در این مناطق و سرزمینهای همجوار فارس زبان هستند، اما جرات سخن گفتن بفارسی را ندارند» آقای دکتر اگر آنجا آن بلاسر فارسی آمده است در اینجا هم در داخل خود مرزهای ما، فارغ از هر گونه شعار و یکسوینگری، همین واقعه به گونه‌ای آرام و مصلحتی در جریان است. کافی است سری به پارکها و مدارس شهرهای زنجان، قزوین، ارومیه و... بزنید و ببینید چطور پدر و مادرهایی که حتی لهجه فارسی را هم درست تلفظ نمی‌کنند، بخاطر سیاستهای اعمال شده گاه خود آگاهانه و گاه ناخودآگاهانه به بچه‌های خود فارسی یاد می‌دهند، که در واقع یک نوع فارسی دست و پا شکسته است که نه بسود زبان شما و نه بسود زبان خود ماست (اگر از دیدگاه زبانی بنگریم) اما نکته جالبی را به شما عرض کنم؛ همانطور که در همان تهران و شیراز و اصفهان شما که قلب زبان فارسی است، زبان انگلیسی جا خوش کرده است در همین ارومیه و زنجان و برخی شهرهای ما هم همینطور است، دختر خانمها در آنجا از فارسی صحبت کردن عار دارند و در اینجا هم از گفتگو به زبان ترکی، چرا که زبان مادری خود را بنجل می‌دانند، آقای دکتر این یک تخریب فرهنگی همه گیر است که هم دامن شما را گرفته است هم دامن ما را، حالا شما اینها را اول کرده‌اید جسیده‌اید به زبان ترکی که خود مثل فارسی قربانی توطئه‌های داخلی و خارجی است، ما از شما انتظار نداریم زبان ما را یاد بگیرید، ولی حداقل این حقوق اولیه را می‌خواهیم که کودکان هفت ساله ما

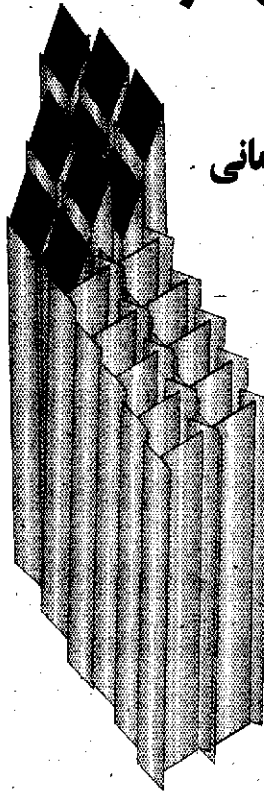
بتوانند حداقل پنج سال اول را به زبان مادری خود بخوانند و بنویسند. فارغ از هر گونه حرفهای گنده‌تزاز دهن، ضرر ضایع شدن استعداد چندین میلیون کودک غیر فارسی، در نوبت اول متوجه ایران ماست و بعد متوجه خود این مردم. پس ما در خانه‌ای گرد آمده‌ایم که همه در آن نفع داریم پس سعی نکنیم زیر پای دیگران را خالی کنیم که فرو ریختن هر یک از اینها، یعنی نابودی و اضمحلال خود ما.

واضح‌تر بگویم مردم ما، انسانهای ساده و گاهی جاهل هستند، حافظه تاریخی ندارند، محتاج یک تکه نان هستند، چه در این گوشه ایران که ترکها هستند و چه در آنسوی که فارسها می‌زیند. بنابراین نیاز اولیه‌شان فرهنگ نیست (که در جوامع متمدن هست) بلکه نان هست، نمی‌دانم شما که گویا پزشک هم هستید، تا چه اندازه این مسأله را قبول دارید، انسانی که شب در خانه‌اش نماند، نه فرهنگ حالیش می‌شود و نه زبان، زبان برایش حافظ تمدنش نیست (و شاید هم درست فکر می‌کند) بلکه وسیله رفع نیاز است. این است که ما هم از یاد برده‌ایم همین بیست، سی سال پیش کتابهایمان به زبان ترکی بود، اما بیاد داشته باشید نسل جوان روشنفکر فارغ از هرگونه

مسائل اقتصادی، حافظه‌اش را باز می‌یابد چنان که یافته است، امروز دیگر مثل دیروز نیست که انسانها محصور در یک چهارچوب باشند، از آنسوی مرزها صداها و تصاویر می‌رسند امروز برعکس دیروز این صدای موسیقی ترکهاست که در تهران قلب تمدن ایرانی، طنین انداخته است شاید مجبوریم باور کنیم که تمدن هم جایگاهش را عوض می‌کند تا نبوسد. می‌بینید اگر خودمان را انسان عصر حاضر بدانیم مجبوریم همه واقعیتها را رو کنیم باید بپذیریم که ما برای فردا مشکل رودروسی دو نژاد را داریم. نژاد اقلیتی که زبانش حاکم است و نژاد اکثریتی که مورد تحقیر این نژاد اقلیت قرار گرفته است. اگر بخواهیم به زبان امروزی سخن بگوییم، زبان وسیله‌ای است ارتباطی،

بنابراین اشاره و پانتمیم هم خود بنوعی زبان هست، پس می‌بینید یا این تعریف باید قید همه چیز را بزنیم، اما ملل آسیای شرقی می‌خواهند با تکیه بر فرهنگ خود، در مقابل فرهنگ مهاجم مقاومت کنند، اما این نظر به عقیده من سرایی بیش نیست چرا که قدرت قبض و بسط این فرهنگها هنوز مورد چالش قرار نگرفته است. هنوز هیچ کس قدرت نداشته است این فرهنگ را از درون خود به چالش فرا خواند. آقای دکتر فکر نمی‌کنید شعرهای سگ پروری در روحیه ما جای گرفته است، اخلاق صوفیانه‌ای را که عاری از خشونت و انحصارطلبی نیست در میان ما ایرانیان چگونه توجیه می‌کنید، آیا هنوز هم می‌خواهید در این عصر چالش فرهنگها به آن شعرها که حتی خود این مردم که مخاطبان آن هستند، از درکش عاجزند تکیه کنید، آیا می‌خواهید به زبانی که زبان خود شماست و در اثر تعریفهای زالوصفانه بی محتوا، به زبانی عملاً مرده تبدیل شده است تکیه کنید، من که دانشجو هستم، برای خواندن کتابهای علمی سعی می‌کنم از کتابهای انگلیسی استفاده کنم، چرا که هنوز هم خیل واژه‌های بی معنی در کتابهای علمی فارسی، آنها را به کتابی عملاً غیر قابل استفاده تبدیل کرده است. در برابر این

## آهن فروشی در دشت



تهیه و توزیع  
کلیه آهن آلات ساختمانی

تیر آهن، ورق

میلگرد، نبشی

پروفیل، رایبتس

# فخاری

۷۸۹۴۳۵۲

تلفکس:

۷۸۹۳۰۶۹

واقعیت چه موضع‌گیری دارید؟ آیا هنوز می‌خواهید بر پایگاه سنتی خود تأکید ورزید که زبان فارسی زبان حافظ و رودکی و مولوی و سعدی است. اینها انسانهای وارسته‌ای بودند که در عصر خود می‌زیستند حتی زبان شعر امروزی هم عوض شده است، در اشعار سهراب سپهری و احمد شاملو... واژه‌ها همان معنی را ندارند که در اشعار سنتی دارند، و متأسفانه بر زبان سنتی تکیه می‌کنید و آن هم به خیاط احساسات پاک میهن‌دوستانه‌تان. اما از یاد نبریم که در این دنیای سراسر محاسبه نمی‌توان بر احساسات تکیه کرد و شعار پراکنده، در اینصورت نتیجه‌اش همان خواهد شد که تا حال دیده‌ایم.

در بند بعد اشاره کرده‌اید که در خانواده شما رگه‌ای از ترکها وجود دارد، بله در اکثر خانواده‌های ایرانی شمال و شمالغرب رگه‌ای از ترکها وجود دارد، اما متأسفانه برخی حرکت‌های ناشایست سبب شده است که گاه این مردم زبان و ملیت خود را هم انکار کنند و گاه خود را فاقد هویت و بی‌فرهنگ بدانند. اما ما از پیاد نمی‌بریم که انقلاب مشروطیت از تبریز برخاست. شیخ علی مسیو، شیخ محمد خیابانی‌ها بودند که قبل از همه چیز لزوم دموکراسی را تشخیص دادند اما نمی‌دانم چرا فرزندان آنها را متهم به نادانی می‌کنند، اگر باور نمی‌کنید به همین خیابانهای تهران سری بزنید. بعد نوشته‌اید آنها به چنگیز و آتیلا مهر می‌ورزند و به حافظ و سعدی بی‌احترامی می‌کنند. گفتیم که در این عصر چالش فرهنگها، هر کس قصد دارد بر پیشینه خود تکیه کند، پیشینه این ملت هم قوی‌بای قان است که حداقل جرأت آن را داشته است که شمشیر بدست بگیرد و برای احقاق حق خود بجنگد، حال آنکه چند قدم آنطرف در همین ایران ما، تصوف و شعر همه دست اندرکار آفرینش انسانی بزدل و ترسو بودند آنهم بنام دین، و دیدیم که همین شعرای به اصطلاح عارف در برابر نژاد مغول چه تعظیم‌ها که نکردند بعد هم تصریح کرده‌اید که خود فرزندان رودکی و امثال او هستند که بنظر می‌رسد در اینجا خیلی خیلی به عقب برگشته‌اید، چون آنها از نژاد ترکها هستند و شما از نژاد ایرانی و اختلاط ایندو فقط در ایران صورت گرفته است. بعد اشاره کرده‌اید که «در تمام دوران هخامنشی و ساسانی و حتی بعد، تا همین دوران که امروز هم هست هرگز ملت ما نخوابسته هویت خود را به دیگران تحمیل کنده اما شاید قبول کنید که در برخی موارد ترس این ملت بوده است که فرهنگ آنها را در داخل همین مرزها محصور کرده،

## مهر که گیران جریان مشکوک بان ترکیسم دوست ندارند به آنها گوشزد شود نژاد پرستی پدید آمده شومی است که برای بشریت جز نکبت و بربریت نتیجه دیگری ندارد.

همین جناب سعدی وقتی هم وطنانش در آتش فتنه مغول می‌سوزند، دم از یاد یار و یار بهار می‌زند. آیا قبول می‌کنید که تصوف ما را ترسو و توجیه‌گر بار آورده است که هم بت‌پرستیم و هم ترسمان را توجیه عقلانی کنیم، اما برعکس نژاد مغول و ترک همیشه نژادی مهاجم و جنگجو بوده است تا آنجا که غریبها از شنیدن نام ترکها، مو بر تنشان سیخ می‌شد و همین روحیه جنگجویی را امروز در صحنه فرهنگ و سیاست آنها هم می‌بینیم. چینی و ژاپنی هم جزو نژاد مغول هستند. ژاپن پس از ویرانش، روی پای خود ایستاد، آلمان بعد از خرابی کامل آلمان امروزی شد، اما ما هیچ نشدیم که نشدیم، انقلاب مشروطیت آمد هیچ چیز عوض نشد، انقلابمان آمد هیچ نشد و اکنون متوجه می‌شویم که این تعریفها و تمجیدهای الکی و بی‌خودی از فرهنگ ایرانی بر سرمان چه‌ها که نیاورده است. مشکل در خود ماست، ما هویت خود را به چالش فرانخوانده‌ایم همیشه اخلاق کثیف تعریف و تمجید را فضیلت شمرده‌ایم، واقعاً تا حالا نپرسیده‌ایم که تصوف، عرفان سنتی، خوب است یا بد، جرأت هم نداشته‌ایم در برابر سبیل تهمت‌ها بایستیم و حرفمان را بزینم فقط امثال کسروی‌ها تا حدی مشکل ما را فهمیدند، بعد هم جلال و شریعتی، اما حیف که این بزرگان هم هرگز در ترازوی نقد قرار نگرفتند یا بت شدند که تقصیر خودشان نبود، یا تکفیر شدند.

همین زبان فارسی که شما اینقدر از ناپودی واژه‌های ناراحت شده‌اید، اکنون مورد پرسش و تردید قرار گرفته است که آیا زبان حافظ و مولوی هم همین زبان بوده است یا نه؟ برای آنها که زبان را مستقل می‌دانند بله همان است اما برای آنها که زبان را پدیده‌ای وابسته به فرهنگ و در نتیجه متغیر می‌دانند، اینطوری نیست. پس آیا فکر نمی‌کنید در این فاصله‌ای که بین ما و آنها افتاده است بسیاری چیزها عوض شده

و بدیها جای خود را به خوبیها داده‌اند باید تجدید نظر اساسی کرد.

بعد اشاره کرده‌اید که روسها و ازبکها چشم دیدن زبان فاخر فارسی را ندارند. اما می‌خواهم از زاویه‌ای دیگر به این مسأله بنگرم. چسرا زبان انگلیسی بین‌المللی شده است. آیا به این خاطر که فاخر بوده است، البته که نه، حتی می‌بینیم در دنیای امروزه، انگلیسی انگلستان رواج چندانی ندارد، وقتی قدرت اقتصادی و سیاسی یک ملت تنزل که نه بلکه به صفر رسید چگونه می‌توان انتظار داشت که ملتی دیگر زبان آنها را یاد بگیرد آن هم بس‌خاطر پیشینه‌ای که صفت سنت‌گراست و برای آنها اصلاً مفهومی

ندارد که مثلاً رودکی و... کسی هستند. آقای دکتر در جهان امروزی و حتی در ایران امروزی با وجود شاعرانی چون شاملو و سهراب خود بهتر می‌دانید که فقط باید شعر رودکی را خواند و گفت که چنین شاعری بوده است، هر چه باشد چه خوب و چه بد، جهان امروز صحنه رقابت اندیشه‌های فردوسی و جامی و سعدی نیست و تأکید ما هم روی آنها یعنی آب در هاون کوبیدن و جطور واژه‌های ترکی و روسی که وارد زبان فارسی می‌شوند حرامزاده هستند اما اینهمه واژه فارسی که بزور وارد زبان محاوره ما شده است حرامزاده نیستند. باز شما زبان را وجود مستقلی پنداشته‌اید، هیچ کدام حرامزاده نیستند. این روند اجباری تغییر زبانهاست. بعد هم به سیاست روسها اشاره کرده‌اید و در واقع لب کلام را آورده‌اید که از یک و آذری و... هیچ گناهی ندارند دستوراً بالا بوده است و شما باید از اول به این سیاست می‌تاختید نه به زبان ترکی که گنااهش تحت تسلط قرار گرفتن روسها بوده است. بعد هم بی‌اجازه سازمان ملل اسم ترکمستان را به خوارزم تغییر داده‌اید و بعد هم داخل پراختن را نوشته‌اید برای آنها بی که شاید شما را احساساتی شده تصور کنند. آقای دکتر تا آنجا که در تاریخ سراغ داریم در همین خوارزم ترکمنها می‌زیسته‌اند و بیاد نداریم که این منطقه هم جزو ایران بوده باشد چون از زمان تقسیم‌بندی مرزهای بین‌الملل ما در داخل همین مرزها محصور بوده‌ایم و مناطق دیگر را پادشاهان این مملکت فروخته‌اند و شاید هم خوب شده است چون از اداره این مملکت فعلی صد سال است در مانده‌ایم، حال اگر افغانستان هم با آن مردمش جزو ایران می‌شد، خدا می‌دانست اکنون چه وضعی داشتیم. بعد اشاره کرده‌اید به آموزش و بسادگی این زبانها در دانشگاههای ایران، خوب می‌دانید که در ایران برای اقلیت ارمنی، زبان ارمنی را در دانشگاهها داریم و حتی

زبان پشتو را که وضعیتش از فارسی بدتر نباشد بهتر نیست اما برای این همه جمعیت ترک که بنا به آخرین آمار نزدیک به ۱۰٪ جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند، یک مجله ترکی ماهانه «یول» داشتیم که آنهم فاتحه‌اش خوانده شد و اکنون تا آنجا که اطلاع دارم فقط مجله «وارلیق» یعنی فرهنگ، هر دو ماه یکبار چاپ می‌شود که آخر و عاقبت آن هم با سیاستهای فعلی وزارت ارشاد قابل پیش‌بینی است. آیا این مردم حق ندارند زبان مادری خود را که زبان حداقل پنج کشور مستقل دنیاست، حتی در دانشگاهها یاد بگیرند، به کودک معصومی بیاندیشید که قربانی احساسات فاشیستانه ایرانی (و در واقع پارسی) شما شده است و در حالیکه زبان مادری خود را بخوبی یاد نگرفته است یک زبان تحمیلی دیگر بنام فارسی را یاد می‌گیرد، چرا شما به فرزندان‌تان در کلاس اول ابتدایی، یک زبان دیگر را بجز فارسی یاد نمی‌دهید تا آنها هم مثل ما از نعمت زبان شیرینی مثل پارسی محروم نمانند.

مطلب را خلاصه کنم در ستون دوم صفحه ۲۵ در حضور آخر از یک واژه واقعاً سوء استفاده کرده‌اید، «ترکنازی»، واقعاً از شما بعید است که با این ادعاهای فرهنگ دوستی‌تان که می‌خواهید بزور خواننده را وادارید تا قبول کند شما آدمی بی‌تعصبی هستید، از واژه‌ها اینگونه استفاده می‌کنید و ترکنازی را معادل وحشی‌گری می‌خوانید، من روی کلمات حساسیت ندارم اما شما با این کلمات می‌خواهید ذهن خواننده را دقیقاً در مسیری هدایت کنید که خودتان می‌خواهید بعد از آن نابودی زبان فاخر فارسی را برای بشریت فاجعه شمرده‌اید اما هیچ اشاره نکرده‌اید که فرهنگ اقلیتها هم در این مملکت با فرهنگ ریشه‌دار، دارد نابود می‌شود، آیا این فاجعه نیست که چندین میلیون ترک بلد نیستند به زبان مادریشان صحبت کنند، فکر می‌کنید فرهنگ جهان در همین پرسپولیس خلاصه شده است، نه، ایران زمانی متمدن بود اما اکنون سالهاست از قافله تمدن عقب مانده و اگر واقعیت‌را بپذیریم تبدیل شده است به یک ملت وحشی، و شاید حق مطلب را هم ذکر کرده‌اید که «ما شریفها از توحش بری نیستیم حالا می‌خواهید قبول کنید یا نه، منم مصر نیستیم که به واقعیت پی برده‌ام، اما می‌خواهم بگویم واقعیت نزد همه است» بعد هم نوشته‌اید «قزاقها، ازبکها، قرقیزها همگی بستگان نزدیک، و فرضاً خواهرزاده‌های ما می‌باشند». این قیم‌انگاری واقعاً یک اخلاق بدی است که همه ما بدان دچار هستیم، فکر می‌کنیم بدون ما دیگران نمی‌توانند و نباید فکر کنند. مگر ملت ازبک، قرقیز دانشش و فهمش از ایرانی یا ملت دیگر کمتر است که شما در مقام دایی آنها برآمده‌اید تا آنها را نصیحت کنید، من کاری به ازبک و... ندارم همین بلا را سر فرهنگ و زبان ما هم

آورده‌اید، بدون حضور ما نشسته‌اید و برای ما طرحی در انداخته‌اید. بدبختی ملت ما همین است که در فرهنگ هم قابل به انحصارگری است تاکی ما باید سر خودمان را در پنبه فرو بریم و گمان کنیم دیگران نمی‌فهمند، نه اینطوری نیست الان این ارتباطات در همه جای دنیا (بجز ایران) حضور مؤثر خود را در رشد دموکراسی و افکار نشان داده است، امروزه حتی در یک جزیره دور افتاده هم مردم می‌فهمند که اوضاع سیاسی جهان چگونه است و فاکتورهای تعیین‌کننده، مثلاً توانایی یک زبان چیست، ما اکنون باید بفکر بدبختی‌های خودمان باشیم و فکر نکنیم که دیگران بما محتاجند بدانیم که خودمان به خودمان محتاج‌تریم تا دیگران به ما. ملت ازبک و قرقیز و... خویش را بقول شما نمی‌شناسند، من می‌خواهم پرسیم شما اگر اینطور قضاوت می‌کنید، در مورد ملت خود ما چه نظری دارید، لابد فکر می‌کنید همه بدبختیهایمان سر این است که چزندبایات حضرات فردوسی و سعدی و شاعران درباری سگ صفت را نخوانده‌ایم تا آدم بشویم، اگر دنبال فرهنگ ایرانی می‌گردید همین است بقول مرحوم شریعتی «شعر ما سگ‌پرور است» پس بیایید بجای آنکه مردمی را نشناخته به آنها نهمت

خودنشاسی بزنید، به این مردم بفهمانید که ذهنیت مغشوش، هویت مغشوش می‌آفریند شکم گرسنه هویت نمی‌شناسد، ملت دارای درد و مشکل جنبی اخلاق حایلش نمی‌شود، جوان رانده شده از جامعه افتخارات فردوسی را کجا خواهد فهمید، می‌بینید سرمایه گذارنیهاتان همه بر باد است چون مشکل خود ما از جایی دیگر است. ملتی که با خودش مشکل دارد، هرگز قادر نخواهد بود مشکل ملتی دیگر را حل کند.

سالها قبل وقتی به خراسان بزرگ رفته بودید آیا هیچ فکر نکردید که در دنیای امروز دیگر زبان و ملیت و... مرز نمی‌سازد، دیگر فرهنگ به قول شما ایرانی در نظر یک ازبک یا حتی یک آفریقایی جاذبه ندارد، آخر چرا می‌خواهید

از واقعیت بگریزید، همینیم که هستیم، چرا نمی‌گذارید به پیش برویم، چرا باز قرصهای خواب را به ملت می‌دهید، تاکی می‌خواهید در قرون افتخارات ما قبل اسلام بمانید، از پوستتان بدرآید، واقعیت تلخ است اما قبول کردنش موجب پیشرفت خواهد بود. بجای این که در فکر ازبک و قرقیز و... باشید که به ایران بی‌توجه‌اند، بفکر این باشید که در همین تهران خودتان خیلی‌ها ایرانی بودنشان را انکار می‌کنند. پس چرا از یک ازبک انتظار دارید بچسبد به رودکی.

بله آقای دکتر در میان ترکها هم آدمهای خوبی هستند و همه‌شان بلد نیستند اما گویی در میان اقوام پارس همه‌شان آدمهایی هستند با درک و شعور و از فرهنگ غنی‌شان این که جوک محافلشان ترکها هستند یعنی یک ملتی که از آنها عقب مانده‌اند و می‌خواهند این عقب ماندگی فرهنگی را با جوک درست کردن برای آنها، از بین ببرند و نمی‌دانم ازکی تا حالا هرکس اثر انگشتش به ایرانی (و فارسی) نزدیکتر باشد آدم خوبی خواهد بود، لابد چون پزشک هستید این قانون را کشف کرده‌اید، مختم قلبی به حقیقت آشنایی دارد اما اطرافیان‌ش ترک خرنند! چرا؟ چون فارسی را یاد نمی‌گیرند، شعر فارسی نمی‌خوانند، کلک و کثافت‌های



**سیستم تجارت از راه دور**  
بر روی شبکه اطلاع‌رسانی ندرایانه

**تله بازار، بازاری به وسعت همه ایران**  
**دسترسی آنی به حجم عظیم اطلاعات**  
**بازرگانی به زبان فارسی**  
**ثبت رایگان اطلاعات**

تلفن: ۲۵۷۳۴۵۳، ۲۵۷۳۴۶۵  
فاکس: ۲۷۹۸۴۷



آنها را یاد نمی‌گیرند، اما ما که در داخل ایران همه چیزمان را داده‌ایم دست فارسیها، آدمهای فهمیده‌ای هستیم، من خودم به زبان فارسی شعر می‌نویسم. همه کتابهای غیرعلمی را هم به زبان فارسی می‌خوانم، با مولوی و سهراب و شاملو و نیما و ... هم آشنا هستم و اشعارشان را هم می‌خوانم اما وقتی شما اینطوری از فارسی حمایت می‌کنید، از خودم خجالت می‌کشم که چرا این زبان را یاد گرفته‌ام، الان اگر بجای فارسی، آلمانی را هم یاد گرفته بودم به سه زبان بین‌المللی مسلط بودم، اما پشیمان نیستم، مولوی خودش ترک بود، نیما شمالی است، سهراب کاشانی است، اما هیچ کدام در این خورده فرهنگ تخریب‌خیزی آریایی درنمانده‌اند زبان حکایت از درون دارد، وسیله افتخار نیست، وسیله‌ای نیست که بخواهی با آن یک ملت دیگر را تحقیر کنی، زبان وسیله قیل و قال است، حال آنکه برای حال به چیزی فراتر از زبان نیاز داریم، برای انسان شدن لازم نیست حتماً رودکی و فردوسی را بشناسیم، هستند انسانهای بی‌ادعایی که هزاران مرتبه از این حضرات داناترند و عاقل تر و برای انسانیت و بشریت هم خدمات ارزنده‌ای، ارزانی داشته‌اند.

اما بهر حال در ستون آخر حرف دلشان را زده‌اید که بابا تاجیک‌ها از ما هستند، از یکها را اول کنید، از یکها ترکند خوب است، به نظر من شما مقالاتی بنویسید و در آنها به ترکها دشنام هم بدهید، از نظر ژنتیکی هم بررسی‌شان کنید، و اعلام کنید که ما ترکها را نمی‌خواهیم، این خیلی خوب است خود من شخصاً از این کار شما استقبال می‌کنم، چون حداقل نشان می‌دهد که شما عرضه و شجاعت این را داشته‌اید که بگویید من از ترکها نفرت دارم در این صورت موضع شما بر ما معلوم خواهد شد، اما اکنون دو ملت رو در روی هم قرار گرفته‌اند، بی‌آنکه بدانند با هم دشمنند یا دوست، و شما هم کبریتی بدست گرفته‌اید و ناخودآگاهانه در فرم ملیت‌پرستی‌ها، دارید آتش روشن می‌کنید، اما بدانید این آتش هم دامان شما و هم دامان ما را خواهد گرفت. تکرار وحشی‌گریها نه به نفع شما و نه به نفع ماست، پس بیایید بجای پیروی از سیاستهای کهنه استعمار گران، حقیقت را بی‌پرده بگویید... شاید گفتن حقیقت تلخ باشد، ولی قبول آن واقعیتی است انکار ناپذیر که انسان را مجبور می‌کند موضعی تازه بگیرد. امروز شما در بحران هویتی که گریبانگیر ما شده است، جانب زنده کردن سنت‌های مرده را گرفته‌اید، تخریب‌خیزی آریایی که راه به جایی نبرده است و نخواهد برد، بحران هویت ما نه بخاطر فراموشی داریوش و کوروش است، بحران ما در واقع فراموشی خودمان هست قبل از هر چیز و هرکس، برای ماندن در این دنیا قبل از نژاد و زبان و ریشه و فرهنگ به یک خودی نیاز است که در زیر چرخ زمان

له نشود، این خود را تمدن می‌سازد و فرهنگ بارور می‌کند اما اکنون در این مرز و بوم ما از هر دوی اینها محرومیم و بناچار دست تمنا دراز کرده‌ایم به سوی زبان و شناسنامه و کوزه و کاسه که نشان بدهند ما تاریخ داریم، اما این کاری بود که زمان شاه هم کردند و باز راه به جایی نبردند چون ما خودمان با خودمان مشکل داریم.

در نهایت امیدوارم این قوم ستیزی بی‌دلیل را به کناری بپهنید و در اندیشه‌تان قبل از هر چیز انسان را به مفهوم وسیع و بی‌مرز و حد آن در نظر بگیرید و باور کنید که آینده از آن کسانی است که می‌اندیشند و قضاوت می‌کنند نه آنان که قضاوت می‌کنند بعد می‌اندیشند.

## توضیحات آقای دکتر سجادیه

فرهنگ جهان گستر ایران همانند درختی سترگ و پرشاخه است که هر کدام از شاخه‌های پربار آن از کردی و ترکی و آذری گرفته تا گیلکی و اوستایی، سر بر عرش دارند و هر کدام از شاخه‌های فرعی آن مثل براهویی- جیدگالی- رومانوزرگر نیز از بار فراوان فرهنگی برخوردار بوده و دنیای ویژه خود را دارا هستند. اگر چه ناسامانیهای اقتصادی و اجتماعی و «ضد فرهنگ» در متن فرهنگ ایران آثار عمیق و نامناسبی باقی گذاشته، باز مجموعه فرهنگی ایران از پایه‌های تمدن جهان است و نگاه‌زنده افتخار دارد که در کنار کار پزشکی به فرهنگ کشور خود هم پرداخته و بخش بزرگی از عمر خویش را وقف استفاده از سایه و میوه این درخت شکوهمند ساخته است. زبان آذری و فرهنگ آن بخش عظیمی از این فرهنگ جهانگستر را تشکیل می‌دهند. اصولاً آذربایجان در تمام دورانهای تاریخ پایه و مهد فرهنگ ایرانی بوده، خواه در آن دوران که سرزمینهای میثانی و اورارتو را تشکیل می‌داده، خواه روزگاری که بخشی از ماد کوچک و سپس آتروپاتکان (آذربایجان) را تشکیل داده است.

طبق نص تاریخ در زمان یورش اسکندر به ایران فرمانروای ناحیه آتروپاتکان بنوعی خود مختاری و حکومت محلی دست یافت و عملاً توانست فرهنگ ایرانی و زرتشتی را از تعرض اسکندریان و سلوکیان مصون نگه دارد. دولت کاپادوکیه و آریارات فرماندار ایرانی آن در همسایگی آتروپاتکان نیز کاملاً مستقل ماند و در دوره سلوکی پرچم فرهنگ ایران را سرفرازانه برافراشت. آذربایجان از آن روزگار تا چند قرن قبل زبانی از خانواده زبان فارسی میانه (پهلوی) داشت و شمار عظیمی کرد زبان و تالش و تات هم در آن ساکن بودند. دنیا همیشه تغییرات و تحولات عظیمی بخود دیده و یکی از این تحولات تغییر تدریجی زبان در آذربایجان و پدید آمدن ترکی آذری

است.

در مورد این که ترکی آذری از چه زمانی وارد آذربایجان شده بحث بسیارست، کسروی محقق بزرگ آذربایجانی اصل آن را به دوره صفوی و پس از آن مربوط می‌داند. آقای دکتر جواد هیات معتقد است که ترکی در جمهوری آذربایجان (آنسوی ارس) در زمان انوشیروان و پس از آن راه یافته ولی در آذربایجان ایران خیلی دیرتر رایج شده است. در هر صورت، زبان ترکی آذری ماحصل تلاقی موج مهاجرین ترک زبان و مردم بومی آذربایجان است و چون در دامنه و آغوش ایران پرورش یافته و عطر فرهنگ ایرانی و آیین تشیع را به خود گرفته درست همزاد و هم قلوبی فرهنگ فارسی است. البته فراموش نمی‌کنیم در آذربایجان کردن- تاتها و تالشها- آسوریان و ارمنیان و دیگران هم زندگی می‌کنند. فرهنگ آذربایجان از صفحات افتخار آفرین تاریخ ایران بوده و هست، چنانچه نظامی و خاقانی و قطران و صائب تبریزی بر تارک ادبیات فارسی می‌درخشند شهریار و نسیمی و فضولی هم از افتخارات فرهنگ ایران هستند.

پس از این مقدمه به پاسخ به نامه آقای رحمن قهرمانپور بناب دانشجوی محترم دانشگاه ارومیه می‌پردازیم؛ هر چند بسیاری از دوستان و به ویژه آذربایجانیهای معاشر با من با تعصب و حرارت عنوان کردند که این نامه برگرفته از جریانات خاص هدایت شده از بیرون مرز است و ممکن است به مراکز خاصی مربوط باشد، اما من در آن نوعی درد دل یافتم و چون خود درد آشنا هستم پاسخ به آن را بایسته شمردم.

۱- دوست گرامی عنوان نموده‌اند فارسی زبان اقلهت و کاربرد آن تحمیل به اکثریت است به نظر ایشان ترکی آذری و خانواده آن (ترکمنی- قشقایی و...) در ایران اکثریت را دارند.

در جایی یاد شده که سی سال پیش ترکی آذری در مدارس و دانشگاه تدریس می‌شده و آرزوی آن دوران را نموده‌اند، ضمناً از تجلیل ما از زبان فارسی ابراز تأسف کرده فرموده‌اند که از یادگرفتن (و شعر گفتن به فارسی) پشیمان شده و اگر آلمانی می‌آموختند اقبالاً یک زبان بین‌المللی را فرا گرفته بودند، ذکر نمی‌کنیم چقدر دچار تعصب و خود خوری و بطور غیرمستقیم جو ساخته بیگانگان شده‌اند، اما اگر ایران را به عنوان کشور و میهن خود قبول دارند و با تجزیه‌طلبی مخالف هستند و در چهارچوب همین کشور می‌خواهند آرمانها و با اهداف خود را بیان دارند عنایت فرمایند که اولاً با هیچ زبانی جز فارسی برقراری تماس با مردم در کیش- خرمشهر- میرجاوه و زابل و زاهدان- بیرجند- زودسر- کاشان و مناطق دیگر میسر نیست و اگر ما عربی یا ترکی آذری یا ترکمنی یا کردی را زبان رسمی بسازیم در تمام مسایل با مشکل

روبرو می شویم، خواه توجه به متون تاریخی باشد خواه به عنوان زبان مدارس و دانشگاهها، خواه به عنوان زبان مطبوعات و رادیو و تلویزیون و خواه برای ارتباط ساده، ضمناً گسترش زبان فارسی کار فراهی شود نیست نبوده بلکه در تمام دورههایی که سلاطین ترک زبان و حتی مغول زبان بر ایران حکومت داشته‌اند این زبان رواج داشته و خود آنها به گسترش آن کوشیده‌اند. دوره‌های غزنوی- تیموری- سلجوقی از دوره‌های گسترش زبان فارسی بوده و این زبان در مقاطع بزرگی از تاریخ جنبه بین‌المللی داشته، قسمی که به گفته یکی از دوستان افغانستانی اگر انگلیسی به زور نتوب و تسانک و استعمار و بمباران هوایی بین‌المللی شد فارسی بدست اقوام غیرایرانی و خارج از ایران در امپراطوری عثمانی- در هندوستان و سرزمینهای دیگر جنبه بین‌المللی یافت و به عنوان زبان ادبی و علمی بکار رفت و هنوز هم کاملاً جنبه بین‌المللی خود را در مناطقی از آسیا از دست نداده است. حالا به نکته مهمی اشاره می‌کنیم و آن بزرگانی چون نظامی- مولوی- رودکی و خاقانی است که بر تارک ادبیات جهان می‌درخشند. نیاز به ذکر سعدی و حافظ و ناصر خسرو و دیگران نیست. اگر این بزرگان که شما عقیده دارید (ترک) هستند چون مثلاً رودکی را بدون دلیل تاریخی (لابد به صرف اظهار نظر چند نویسنده ترکیه یا باکو ترک شمرده‌اید) اینقدر به ادبیات جهان و آذربایجان و تاریخ خدمت کرده‌اند پس (فارسی زدانی و دشمنی با فارسی) دشمنی با فرهنگ آذربایجان و جهان است ضمناً چرا شما از این بزرگان بی‌روی نمی‌کنید. بگذریم که همان بزرگانی که سعی می‌شود آنها را ترک قلمداد کنند خود در آثارشان به ملیت خویش اشاره کرده‌اند. مثلاً نظامی گنجوی در منظومه لیلی و مجنون خود را چنین معرفی می‌کند: دهقان فصیح پارسی‌زاد/ از حال عرب چنین کند یاد. و ما این بیت را از نسخه تصحیح شده بوسیله دانشمندان جمهوری آذربایجان شوروی سابق و جمهوری آذربایجان کنونی نقل کرده‌ایم.

حالا از برادر خودمان سنوال دیگری می‌کنیم؛ آیا نه این است که از منطقه آذربایجان و مناطق ترک زبان دیگر ایران هزاران نویسنده و ادیب و حقوق‌دان و استاد دانشگاه برخاسته‌اند، آیا همه این افراد مزدور فارسها بوده‌اند یا اینکه به اندازه شما به زبان و فرهنگ مادری خود علاقه داشته‌اند؟ حالا اگر اینها به اشعار فارسی نظامی و مولوی و شهریار و صائب علاقمند هستند آیا گناه کرده‌اند و ضد خلق بوده‌اند؟

آیا نه این است که این دوستان زبان مادری خود را مثل تخم چشمشان پاس داشته‌اند ولی برای توسعه فرهنگی ایران و رابطه با دیگر ایرانیان به زبان فارسی علاقه نشان داده‌اند. اگر اینها با درسی که از ماجرای بیگانه ساخته دوره پیشه‌وری گرفتند به بعضی

جریانات سیاسی دامن نمی‌زنند از آن رو نیست که کور و کردند یا به زبان مادری خود پشت کرده‌اند.

اینها همگی هم آذربایجان را دوست دارند و هم ایران را و هم شرایط خاص اجتماعی ایران و آذربایجان را در نظر می‌گیرند و به همان مسائل اقتصادی و اجتماعی که اشاره فرموده‌اید توجه دارند. اگر تعصب نداشته باشید و منصف باشید این را به راحتی درمی‌یابید. بالاخره منابع بیطرف هم وجود دارند!

و اما در حواشی نامه دوست گرامی ما ذکر مسایلی لازم است: اول، برای اثبات اینکه رودکی یا مولوی ترک هستند دلایل و مدارک قدیمی و تاریخی لازم است نه اظهار نظر از روی حرارت و تعصب قومی. درست مثل این که در بیان فارسی هم کسانی خواسته‌اند بزور تعصب قریش را از تبار کورش و حضرت محمد «ص» را از نژاد فارس نشان دهند ولی آیا این عملی است؟

دوم، سومریان نه ترک بوده‌اند نه فارس ولی اینها از نیاکان مردم خاورمیانه از جمله ایرانیان هستند. رابطه زبان ترکی و سومری تا جایی که می‌دانم زیاد نیست. یکی از نویسندگان استانبول حدود ۱۹ یا ۲۰ کلمه مشترک سومری و ترکی را مطرح کرده بود که بفرص صحت دلیل هم ریشه بودن دو زبان نیست و می‌تواند از تأثیرات زبان سومری بر ترکی باشد، تازه هم ریشه بودن به معنی ترک بودن سومریان نمی‌باشد بلکه بعکس سومری بودن اجداد بعضی ترکان را نشان می‌دهد. اینجانب چندین برابر آن نویسنده واژه‌های مشترک میان فارسی و سومری و کردی و مازندرانی پیدا کرده‌ام که در کتاب نیاکان سومری ما آورده شده است. اینهم نشان نمی‌دهد سومریان فارس بوده‌اند، فقط از رابطه فرهنگی سومر و ایران پرده برمی‌دارد که خود داستانی عظیم است و نیاز به تفحص و بررسی زیاد دارد.

سوم، امیدوارم قبول فرمایند که من ترکی ستیز نیستم بلکه به زبان و فرهنگ ترکی و شاخه‌های آن علائقی دارم، کافی است اشاره کنم که تا حد زیادی ترکی آذری- ترکی استانبولی و بعضی گویش‌های ترکی را با صرف ساعات بسیار آموخته‌ام و حتی به ترکی آذری قطعانی سرودم که مورد پسند بسیاری از آذربایجانیان هم بوده است. شاید جالب توجه شما باشد که اولین مترجم شعری حیدربابا به سلام به شعر فارسی بوده‌ام. البته منکر نیستم که دوستان آذری و آقای پژوهشور بیگدلی به من کمک سرشار کردند اما بهر حال ترجمه شعری حیدربابا به سلام بدون علاقه به فرهنگ آذربایجان مقدور نبود. آقای صدیق از نویسندگان آذربایجان در کتابی به این علاقه توجه نموده‌اند. نیز کتابی از اینجانب درباره یگانه بودن ریشه‌های فرهنگ و زبان ترکی آذری با فارسی و

اوستایی انتشار یافته که نظریه NOSTRANIC که امروز در جهان زبانشناسی رواج یافته و تقریباً تعمیم پیدا کرده با آن منافات ندارد بلکه در همان جهت است. راستی فراموش نکنیم کلمات پایه مثل (من-او-که-هر-همه) در میان دو زبان مشترک هستند و اگر امکانات اجازه بدهد در فرصت مناسب مستنداً دلایل این نظریه که برای وحدت ملی ایران ارزش دارد قید می‌شود.

پدرسون Pederson دانشمند سوئدی ترکی را از زبانهای هند و اروپایی که بعضی به آن آریایی می‌گویند دانست نظریه NOSTRANIC تعمیم این نظریه است. حالا اگر ایرادهایی دارید مثل صرفی بودن زبان ترکی برای همه این ایرادها جوابهای بسیار روشنی در دست است که اگر مایل بودید جداگانه قید می‌شود.

ما واژه نامناسبی را که برای همشهریان مختومقلی ذکر کرده‌اید بکار نبرده‌ایم و کاربرد آنرا ضد بشری می‌دانیم (قبلاً عرض شده که خانواده من رگه ترکی و حتی ترکمنی دارند!) اما آیا واژه (تخرخیر) (آریایی) همان کلمه نیست و آیا کاربرد آن درست است؟ بخواهیم و نخواهیم کلمه آریا که در اوستا و کتیبه‌های فارسی باستان بکار رفته وجود داشته و کسانی از این نسل و تبار هستند. همانگونه که توهین به مردم ترک زبان درست نیست توهین به میلیونها آریایی تبار (که خود شما هم حتماً از آنها هستید) صحیح نمی‌باشد. حالا هر کسی بکار برده صفات خوب او بجای خود، اما اینکارش صحیح نبوده است.

اما کلمه خوارزم که بکاربرد آن اعتراض داشته‌اید برای تمام ماوراء النهر بکار رفته نه برای ترکمنستان و قبل از تولد دولت ترکیه و ترکمنستان و سازمان ملل وجود داشته، چنانچه در کتیبه داریوش اول این نام وجود دارد زبان خوارزمی و مدارک آن در همه دنیای زبانشناسی شناخته شده و چیزی نیست که بشود آن را مخفی کرد اسم دانش جبر (الگو رسیموس) از الخوارزمی گرفته شده این نام به معنی خط کشیدن بر واژه ترکمنستان یا حقوق قومی مردم این سرزمین نیست.

ضمناً به عرض شما برساند که کاربرد عامیانه یا ادبی یا علمی بعضی واژگان مثل مونگولیس (مغولی شدن) در پزشکی برای نوعی بیماری ذهنی و ارثی به معنی توهین به مغولها نیست، این واژه را همه حتی خود مغولها بکار می‌برند من آن را بکار نبردم و عرض من از ذکر این واژه این بوده که اگر در ادبیات فارسی یا نوشته من کلمه ترکنازی بکار رفته یادگار دوره خاص و قتل و غارت بعضی قبایل غزاست، منظور ما اسانه ادب به برادران ترک زبان خارج یا داخل کشور که در این امر دخالت نداشته‌اند نبوده است. اصولاً وقتی ما بخش بزرگ ترک زبانها را ایرانی و ایرانی تبار یا نیمه



ایرانی می‌شمیریم توهین به آنها توهین به ملت ایران است.

یک نکته دیگر این که اینجانب از علاقمندان به تحقیق درباره سایر شاخه‌های زبان ترکی هستم، مثلاً درباره ترکی خلیج یا ساوه مطالبی نوشته‌ام.

حالا بگذریم که نگارنده به مناسبتی شاعر بزرگ فارسی و ترکی زبان بایرامخان را که تبار آذربایجانی دارد مطرح کرده، شاعری که دیوانش در هند و پاکستان بارها چاپ شده و شعر معروف (شهی که بگذرد از نه سپهر افسر او / اگر غلام علی نیست خاک بر سر او) نمودار تشیع غلیظ اوست. حالا اگر بعضی افراد که از بعضی پایتخت‌های بیگانه الهام یا دستور می‌گیرند به او عنایتی نداشته‌اند گناه نگارنده یا احیاناً شوونیست‌های فارس نیست!!

غرض این که نگارنده به هیچ وجه ترک ستیز و ترک گریز نبوده بلکه مثل هر آدم با فرهنگ به فرهنگ همه مردم احترام می‌نهد بالطبع نگارنده هم به ایرانی بودن و هم مسلمان بودن خود مفتخرست و اگر کسانی از ایرانی بودن و یا مسلمان بودن خود ناراضی هستند و انکار برگزیده‌اند باید علت را دریافت و آن را درمان کرد.

ضمناً حتی مجله‌ای در فرانسه بنام (مطالعات ترک و ایرانی) چاپ می‌شود که حکایت از این دارد که بعضی بیگانگان هم به وجه اشتراک فارسیها و ترکها و اصولاً این پیوندها بی‌برده‌اند و ما هم نباید این ضرورت را مورد توجه قرار بدهیم.

در اینجا امیدوارم که آنچه مرقوم شده مورد توجه و علاقه برادر ما که از درد نرسیدن به فرهنگ و زبان آذربایجانی ها - سخایت دارد ولی توجه نکرده که زبان و فرهنگ فارسی - زبان و فرهنگ آذربایجانی جدا نیست، قرار

ضمناً بعضی هموطنان آذری ما در مورد به کار بردن واژه ترکی برای زبان آذربایجانی اعتراض

داشتند. من شخصاً اعتراض آنها را وارد تشخیص ندادم هر چند خیلی حرارتی و باصطلاح غیرتی بودند و اعتقاد داشتند آذربایجانی غیر از سوکی است و آذربایجانیها قرنها با ترکان استانبولی نبرد کرده‌اند.

همچنین بعضی به کاربرد واژه آذربایجان برای جمهوری آذربایجان معترض هستند و عقیده دارند این نام مصنوعی است و آن سرزمین اران نام دارد. من بهرحال واژه کاربردی وزارت خارجه و سایر ملل را بکار بردم هر چند در مورد آن خیلی حرف‌هاست! کمی هم به این نکته اشاره کنیم که هموطنان ترک زبان و بسیاری از ترک‌زبانان مناطق دیگر که از فشار قومی و زبانی شکایت دارند آیا توجه می‌کنند که در جمهور آذربایجان و ترکیه اقوام دیگر چه اندازه تحت فشار هستند؟ و برای مثال کردان جمهوری آذربایجان که من از حرکت بعضی آنها در پیوستن به ارمنه انتقاد کرده‌ام هم از ستم قومی و زبانی و نیز مذهبی می‌نالند. پس اگر مجله وارلیق از ستم مضاعف داد سخن داده اینان از ستم سه گانه سخن می‌گویند و حکومت نظامی طولانی در ترکیه و قتل عام کردان که حتی فیلم «راه ساخته کارگردان ترکیه‌ای بیلماز از آن پرده برمی‌دارد چیزی نیست که پوشیده بماند و نیز اینکه مطبوعات آذری مثل سهند (که به همت روزنامه اطلاعات منتشر می‌شود) و همان پول (که اختلافات درونی آن را تعطیل کرد نه فارسیها و یا دولت که رهبری جامعه ایران نیز یک آذربایجانی و ترک زبان است) و یا وارلیق توجهی به فرهنگ اقلیت کرد آن هم با شهر بزرگ و کردزبانی چون مهاباد نداشته‌اند.

و اما این که به عکس

نظر شما، بسیاری از ترک‌زبانان آنسوی مرز علاقه به ایران دارند نیاز به مقاله جداگانه دارد. همین امسال، و در همین ایام ما شاهد بودیم که ترکان تاتارستان در کنگره چشم‌پزشکی تهران صریحاً خود را از ریشه ایرانی و سکایی می‌خواندند و خواستار توجه بیشتر ایرانیان بودند. مجله پیوند اولین بار در ازبکستان منتشر شد که شاعر ازبک تبار بیدل در تاجیکستان و افغانستان به علت اشعار جالب خود مقامی در ردیف حافظ دارد.

... سخن را درز می‌گیریم و بقیه آن را برای زمان مناسب و در صورت صلاحدید خوانندگان و سردبیر برای شماره‌های بعد می‌نهم. امیدواریم گامی بسوی دوستی برداشته باشیم.

در پایان مقاله این دو بیت شعر نظامی را برای حسن ختام می‌آوریم و امیدواریم که آن خواننده گرامی ارومیه‌ای هم بخاطر هم‌شهری بودن آن را نصب العین قرار دهند.

همه دنیا تن است و ایران دل  
نیست گوینده زین قیاس خجل  
چونکه ایران دل زمین باشد  
دل ز تن به بود یقین باشد



خدمات مسافرتی جهانگردی

صفا تور

تورهای داخلی و خارجی

مشهد، کیش، اصفهان، شیراز

گشت یکروزه تهران

دبی . ترکیه . سوریه

ویزای دبی و شارجه با قیمتی مناسب

به مدیریت سید نورالدین دربندی

۸۷۴۹۰۴۷ - ۸۵۴۰۵۵

اجتماعی

CIBAL

سویال



شرکت خدمات مسافرت هوایی

«با مسئولیت محدود»

همراه شما سی سال تجربه ما

تهران، خیابان سیدجمال‌الدین اسدآبادی (یوسف آباد)،

خیابان چهاردم، شماره ۱۴۲

تلفن: ۸۷۱۰۳۹۸ (پی در پی) فاکس: ۸۷۱۷۵۴۹